

گردانیدند. تازمانی که | شیر سوار کردون تیغ لعل |^۱ پیکر از نیام بر کشید و سپر شنکرفی از روی سپهر زنگاری بزود و به نیزه زرین از میدان فداک حقه سیمین ماه بر بود .

نظم ۲

دم صبح کاین شاه چابک عنان
روان شد ز بی دردی تیغ مهر
گرفت آسمان را به تیغ و سنان
دهل زن زد از هر طرف ساز جنگ
دو صد جوی خون از کنار سپهر
به چرخ آمد این گنبد نیل رنگ

به اسباب قتال و جدال اشتغال نمودند و منتظر ایستادند تا از غیب چه ظاهر شود. در آن اوان، سلطان حیدر به استصواب مادر در بالین پدر جا گرفته بود. به واسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی [دعوی سلطنت کرد]^۲. به کمان آن که لشکر استاجلو و کرگیان که مرج البحر یلتقیان^۳ فراهم آمده اند، هنگام کارزار معاون و جانسپار خواهند بود. بنا بر آن، زره چندی که در دولتخانه بود به قورچیان که هواخواه او بودند بخشیده انتظار آن می کشید که عروس ملک را در کنار کشد. از این غافل که چهار تکبیر فنا بر سلطنت او خوانده بودند^۴ و سه طلاق بر گوشه چادر عروس مملکت به نوعی بسته بودند^۵ که رجعت ممکن نباشد. خواست که به شعبده و نیرنگ افسر پادشاهی به سر نهاده بر اورنگ خسروی

۱- س : تیغ شیر لعل - م : شیر تیغ لعل

۲- این اشعار در نسخه چاپی بدین صورت آمده است :

دم صبح کاین شاه آیین ستیز
به خونریز عالم کمر بست مهر
کشید از میان افق تیغ تیز
بر افروخت از آتش کینه چهر
بر آورد از خیل انجم دمار
زاخگر گریزان شدند آن شرار

۳- م : دعوی سلطنت در دماغش جای گرفته

۴- سورة الرحمن ۱۹

۵- ن : خواند - س : خواهد خواند . . . خواهد بست .

نشیند و کاغذ تزویری که نوشته بود به مردم نمود. مضمون آن که شاه دین پناه مرا ولی عهد خود ساخته. بعضی از مردمان کوتاه نظر تابع او گشته اظهار مخالفت کردند. منتظر آن که زمان تا زمان از دست ساقیان سیمین ساق تر کان جام می ارغوانی بر کف گرفته پای در خطه سرور و شادمانی نهند و از آن غافل که مژگان بتان مجلس افروز به سهام جگر دوز مبدل خواهد شد و نیل آمال و امانی به تیغ مصری و یمانی معوض خواهد گشت. به جای شراب ارغوانی و لعل رمانی، سم قاتل و زهر هلاهل در کام جان ایشان خواهند ریخت. اما قورچیان روملو و افشار و قاجار و بیات و ورساق که در کشیک بودند در دولتخانه را مضبوط ساخته کسان نزد امرا فرستادند و ایشان را از قضیه آگاه گردانیدند.

در آن اثنا، حیدر سلطان^۱ تر کمان و امیر اصلان بیک افشار [و محمد قلی خلیفه مهرداد]^۲ و محمود بیک افشار و سلیمان بیک ولد سهراب خلیفه تر کمان و دلو بداق روملو [و حسن بیک خزانه دار عربگیرلو]^۳ و خان ولی بیک بهارلو با سپاه فراوان و سایر امرای عالی شان متواتر و متعاقب نزد [خلیفای روملو]^۴ آمدند. در آن اثنا، خبر رسید که امرای استاجاو [داعیه دارند]^۵ که سلطان حیدر را بیرون آورده به سلطنت نشانند. امرای عالی شان رسولان سخن دان، که به سحر بیان عقده و وحشت از ضمایر [همگنان]^۳ بگشایند و به لطایف الحیل مرغ رضا را از هوا به زیر شست آورند، نزد تابعان سلطان حیدر و سرخیل ایشان

۱- ن: حیدریک

۲- م، س ندارد

۳- م فقط

۴- س: خلفا - ن: نزدیک هم - غرض حسینقلی خلیفای روملو است که در آن روز

سهام مهمی در ایجاد فتنه بر ضد حیدر میرزا و استاجلویان داشت.

۵- ن: متوجه دولتخانه شده اند.

[حسین بیک ولد حسن بیک یوز باشی]^۱ فرستاده گفتند بدانید که صنایع لطف آفریدگار نسبت به شاهزاده عالمیان اسماعیل میرزا زیاده از آن است که نطق محیط شرح آن تواند شد و قوت فهم و ادراک به کیفیت و کمیت آن تواند رسید و نفس نفیسه چون تر کیب آسمان از عیب مصون و مانند چهره آفتاب از کلف مأمون . موکب آن حضرت به هر صوب که توجه فرموده جنود فتح و ظفر از یمین و یسار عنان بر عنان همراهی نموده و عنایت ازلی اعلام نصرت انجام او را در هر معر که افراخته . عنقای سعادت و اقبال و همای فیروزی و اجلال در ظل ظمیلش آشیان ساخته . باجنود نامحدود^۲ و لوای ممدود به هر طرف که روی نموده حضرت معبود ابواب فتح بر چهره اقبالش گشوده . جنگ برهان پادشاه شیروان و [علی پاشا^۳] و احمد پاشا و اسکندر پاشا بر بهادری آن حضرت چهار شاهد عادل اند ، از شائبه جرح^۴ مصون . عیاذا بالله اگر آن حضرت بر سریر سلطنت نشیند ، سپاه قزلباش ضایعتر باشند از رمة بی شبان و کشت بی باران و حاسدان و قاصدان سالها در آرزوی چنین روزی بوده اند که قصد بلاد ایران کنند . ایشان به واسطه جهالت و غرور گفتند از این دیار تا قلعه قهقهه مسافت بعید است . سلطان حیدر با سپاه بلا اثر در پای تخت است . [به توهم نسبه نقد حاضر را گذاشتن]^۵ و موجود ذهنی را بر موجود خارجی مرجح^۶ شمردن کمال بی خردی است . رسولان گفتند که قوت مراعات احبا و قدرت مکافات اعدا حاصل است . اگر

۱- س : حسین بد اختر

۲- ن : محدود

۳- ن : وفارس

۴- س : چرخ

۵- م : جوانی در عنفوان جوانی با کمال کامرانی . این چنین نقد حاضر را به توهم

چهره مخالفت به ناخن منازعت خراشیده شود، امواج بحر غضب آن حضرت چنان متلاطم گردد که سفاین امن و سلامت در جهان نایاب شود.

ابیات

دو شعله زیك شمع دارد به چنگک یکی نور صلح و دگر نار چنگک
بود نور صلحش شبستان فروز ولی نار چنگش بود خانه سوز

اما فایده ای بر آن مترتب نشد. زیرا که از نشأة شراب جاه چنان مست-
شده بودند که راه را از چاه نمی دانستند و خیر از شر و نفع از ضرر^۱ تمییز نمی کردند.
بادغرور به کاخ دماغ راه داده رقم نسیان و کفران بر صحایف نعمت و احسان
شهریار عالمیان کشیده فرعون وار الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من
تحتی^۱ گفته طبل عصیان و طغیان کوفته روانه شدند. امید صلح و صلاح چون
دامن ازپای در افتاد و ندادک کار مانند آستین از دست در گذشت. رسولان بی مراد
و مقصود از پیش آن قوم مردود مراجعت کرده نزد امرا آمدند. ایشان دانستند که
حل این مشکل جز به بیان قاطع شمشیر به فیصل نرسد و دفع این حادثه بی برهان
خنجر تیز سرانجام نیابد. بنابراین، مستعد قتال و جدال گشتند. بعد از آراستن
سپاه و مکمل شدن بهادران رزم خواه، با لشکری که کوه و صحرا را گرفته بود
و نفس صبا در سینه فضا شکسته زیاده از صفوف یا جوج و مأجوج و کواکب بروج،

ابیات

زیاده ز امواج بحر محیط فزونتر ز باران فصل بهار
چو بر که در ختان فزون از عدد چو ریگ بیابان برون از شمار

بعضی به سان [مار]^۲ زره پوش و گروهی مانند ماهی جوشن ور. همه
به شکل ازدها در زمین هیچا پیچان و به سان سمندر بر آتش و غا غلطان. به صفت

۱- سورة الزخرف ۵۰

۲- ن: دریا - م ندارد

نهنگ، زود آهنگ و تیز حرکت و همتای پلنگ، شکار دوست و بلند همت و شبیه شیر، شورانگیز و رزم جوی. بر مثال ببر، خون ریز و تند خوی و مانند کرگدن، با سطوت و آتش جوش. به کردار پیل، برق زخم و رعد خروش علم عزیمت به جانب دولتخانه برافراشتند و [حسین بیک یوز باشی ولد سرساق و فوجی از قورچیان شاملو قبل از عسا کر ظفر مآثر روانه گردیدند].^۱ غازیان جرار با خلفا به یک باره اتفاق امرای نامدار خود را به میدان طویله انداختند. فضای آن [میدان از سواران رزم ساز و پیادگان تفنگ انداز مالا مال شد. چون خبر وفات شاه دین پناه به حسین رو سیاه رسید، خواست که در تغییر دولت ابد پیوند سعی نماید. ندانست که نور مهتاب به فریاد هرزه درایان زوال نپذیرد و چراغ آفتاب به دم افسونگران ننشیند

بیت

ندانست کان شمع تابان مهر
 نمیرد ز پف بر فراز سپهر^۲
 [آن بد اختر^۳] بر اجتماع لشکر فرمان داد و از وخامت عاقبت و شومی
 کفران نعمت نیندیشیده و ثمره شجره بد کرداری و ربیع زرع جفاکاری از وی
 پوشیده ماند.

۱- س، م ندارد

۲- س: میدان از سواران کجیم پوش حصار آهنین شد و زمین معرکه از جوش چون
 عرصه زره تنگ حلقه پولاد پوش گشت.

ابیات

زره بر زره پشت رویین تنان
 چو مژگان خوبان سنان بر سنان
 چو کوهی ولی بر کمر تیغ تیز
 زمین در هوا آدمی زیر خاک

گره بر گره دست پیکان زنان
 سواران سرکش عنان بر عنان
 کمر بسته گردان به عزم ستیز
 زمین شد غبار و فلک گرد ناک

۳- م حسین بیک

شعر

به هنگام شادی درختی مکار که زهر آورد بار او روزگار

و بعضی از بدبختان بی حمیت و کوتاه نظران بی بصیرت مثل [رؤساء کر جیان و]^۱ حمزه بیک طالش و علی خان گرجی و زال خان [گرجی]^۲ نزد آن بی دولت آمدند و قرعه مشاورت در میان انداختند. در آن اثنا، خبر رسید که غازیان عظام سلطان حیدر میرزا را در دولتخانه نگاه داشته و راه خروج او را مسدود ساخته اند. حسین مردود از این خبر متالم گشته جهان فراخ در چشم او تنگتر از حلقه میم شد و از قهر مرغ روحش به سان کبوتر در چنگل باز طپیدن گرفت. رخسارش زردی زرنیخ و زعفران پذیرفت و خون در عروقش به سان شیره از آتش به جوش آمد. اما، جهت رعایت ناموس، رخسار خود را به سیلی روزگار سرخ می داشت. به یک بار عنان اختیار به دست توسن افکار و اندوه نمی گذاشت. [صدرالدین خان]^۳ و سایر [حیدریان]^۴ گفتند که مرد ثابت رای آن است که چون بر ک بید نباشد که به وزیدن هر بادی ترك سکون و قرار گیرد که بزرگان گفته اند:

بیت

اگر خواهی چو هشیاران طریق حزم ورزیدن

نمی باید به هر بادی چو برک بید لرزیدن

اولی آن است که ما با جمعی از اهل جلالت متوجه دولتخانه گردیم و به ضرب شمشیر آبدار و سنان آتشبار دمار از دشمنان بر آریم و سلطان حیدر میرزا را بیرون آورده بر تخت سلطنت نشانیم. بنا بر آن، سلطان مصطفی میرزا و [حسین

۱- ن فقط

۲- م فقط

۳- ن فقط

۴- م، س : دلاوران

بیک^۱] با لشکر کران به دفع قورچیان^۲ و قلع و قمع ایشان تیغ رخشان از میان بر آورده و سنان فتنه نشان بر گوش تکاور راست کرده با جمعی مانند سوارم هندی به آهن مستغرق به جانب دولتخانه به جنبش و روش آمدند کانهم جراد منتشر^۳. در آن اثنا، سلطان ابراهیم میرزا نزد حسین بیک^۴ آمده گفت که صلاح دولت در آن است که ترک قتال و جدال کرده در خانه خود مقیم شوی که درخت دشمنی میوه پشیمانی بار آورد و تخم نزاع نمره انقطاع دهد.

نظم

بود دوستی^۵ شمع مجالس فروز
فروزان مکن آتش رسته خیز
خصوصت بود آتش خانه سوز
مبادا شراری فتد در تو نیز
آمدن من به نزد شما بر صلاح حال مسلمانان است. مرا به سلطنت کاری نیست. همگی همت بر تحصیل فضایل نفسانی مقصور است و بر ترتیب مقدمات منتج محصور. در ظاهر این چنین سخنان می گفت. اما در باطن^۶ چنان شیفته جمال عروس ملک بود که هیچ گونه چشم از مطالعه غنچ و دلال او بر نمی داشت. چون نهال خلاف بر جویبار خواطر ارباب نفاق بالا کشیده بود از مقام عناد نگذشتند و نصیحت سلطان ابراهیم میرزا را به سمع رضا اصفا نهموده روانه شدند. آن بی سعادت ازلی چون به دروازه پنجه علی رسید، بعضی از دلاوران مجد و بهادران متجدد آغاز قتال و جدال نمودند و با تیر مردافکن و سنگ دشمن شکن، آن گروه

۱- ن: حسین روسیاه

۲- س: قورچیان

۳- سورة القمر ۷

۴- ن: بداختر

۵- م- نسخ: دشمنی

۶- ن: معنی

بی شکوه را کالعهن المنفوش^۱ ساختند .

نظم

هزاران گره بر رک جان زده
ز آتش یلان در عذاب الیم
گریزان شد از اژدها تیر مار
مه از هاله نمود و باران رسید
خلا و ملا عالم خاک شد

تفک رخنه در تن چو پیکان زده
تفک آتش افشان چو نخل کلیم
برون جست [تیر از کمان]^۲ بر قوار
کشیده کمان تیر باران رسید
ز کردی که بر چرخ^۳ افلاک شد

ایشان از بیم جان متوجه درب اعلی شدند . محافظان آن باب با مخالفان همدستان کشته دروازه را به روی ایشان نگشودند . حیدریان به الم فراوان روانه دروازه ای که معروف است به قرا داغیان شدند . حسین بد اختر^۴ به شکستن در فرمان داد . بعضی از قورچیان جرار و دلاوران شیر شکار دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده مخالفان را به تیر و تفنگ گرفتند و مهره های تفنگ مرگ آهنگ به عدد قطرات امطار باریدن گرفت .

نظم

وزان غنچه حاصل همان داغ دل
تهی کرده غالب به سان تفک
نشسته اجل در کمینگاه مرد
ز احسان مبخل جگر دوزتر
نشان کرده چون عاشقان سینه را

یلان را تفک غنچه باغ دل
نی نیزه ها از تفک یک به یک
خند تک بلا در کمان نبرد
تفکها ز غم آتش افروزتر
سپر در نظر ناوک کینه را

۱- سورة القارعة ۴

۲- ن : تیغ از میان

۳- س : چشم

۴- م همه جا : حسین یک

غبار غم از جان برنا و پیر
 زره زلف پر حلقه انگیخته
 لبالب [شدا از خون مستان] ^۱ جنک
 زبس خسته هر سودر آن دار و گیر
 شفق کون شد از خون کنار سپهر
 فرو شسته سیلاب باران تیر
 ز پیکان در او صد دل آویخته
 خم نه سپهر از می لاله رنگ
 ز پیکان شده آبله پای تیر
 به رخ پرده لاله کون بسته مهر
 خروش بهادران پر جوش و مبارزان آهن پوش مثل صیحه [جنود] ^۲ سرش
 به گوش [هوش] ^۲ کرو بیان افتاد .

نظم

خروش سواران بیداد کوش
 چو صحرای محشر جهان پر خروش
 واز دود تفنگ مر که آهنک روی هوا چون ماری پچان شد و جهان کسوت
 عباسیان و لباس سو کواران پوشید و زمانه ردای رهبانان و طیلسان بر همن بردوش
 افکند و خانه آ بگینه کردون از خون لاله کون گشت و گنبد شیشه فام چون شیشه
 حجام به خون مشحون شد .

بیت

به خون لاله کون کل رخان را لباس
 چو زیر شفق مهر گردون اساس
 آن قوم بی هنر به ضرب تبر قریب يك شبر در را شکافتند و قورچیان
 ستونهایی که در آغوش نگنجد در پس در انداختند و از آن سوراخ آن کرده بی راه
 را به تیر و تفنگ مجروح و بی روح گردانیدند . مخالفان از هول جان کوششهای
 مردانه نمودند . چنانچه پیران سال دیده انگشت تعجب به دندان گرفتند .
 ع چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود

۱- س : شده خون زمستان

۲- ن فقط

در آن اثنا، [خلفا جماعتی از صوفیان تفنگچی و کماندار از بالای دیوار میدان به باغچه حرم فرستاد که به کومک قورچیان رسیده اعدارا مقهور گردانند] . قورچیان زوالقدر و سایر بهادران ظفر اثر به مدد رسیدند . چون آن گروه بی اقبال جهد بسیار در آن کارزار نمودند ، اما از آثار سیاه بختی ایشان به غیر از روسیاهی چیز دیگر روی نمود ، همعنان یأس و حرمان ، به شرمندگی تمام به دروازه دیگر شتافتند . آن را نیز مانند ابواب دولت^۱ بر روی خود بسته دیدند . از روی اضطراب ، از سفره خانه خود را به دیوان خانه انداختند و هفده نفر از ایشان از وفور جلادت و بی باکی و از غایت نهور و چالاکی خود را به باغچه حرم رسانیدند و يك نفر از قورچیان شاملو را به قتل رسانیدند . در آن اوان ، خلفا و شمشال سلطان و غازیان و امرا که در میدان طویله بودند خود را به باغچه حرم انداختند . سلطان حیدرازخوف عساکر ظفر قرین خود را در میان خوانین انداخت . غازیان وی را از میان زنان بیرون آوردند و نهال آماش که در جویبار خلاف بالا کشیده بود از تند باد حادثه ایام منحنی شد و آتش اقبالش که بر اوج فلک الاثیر رسیده بود به آب تیغ زمرد فام منطفی گشت .

نظم

فلک را سر انداختن شد سرشت	نشاید کشیدن سراز سر نوشت
نپرورد کس را که آخر نکشت	که در مهر نرم است و در کین درشت

غازیان سر پر نخوت او را از بدن جدا ساخته به لشکر مخالفان نمودند . بالضرورة ایشان دست عجز در دامن فرار زده اکثر آن فرقه عناد ، که بر شاهراه متابعت شاه عالم پناه کج می رفتند ، از اسب پیل پیکر پیاده گشته رخ بر بساط شکست نهاده از دستبر دم منصوبه ها^۲ مات شدند و مانند راسو به رسو گریزان گشتند .

۱- س فقط

۲- م : ابواب دیگر

۳- س : منصوبها - م : منصوبه های گوناگون

نظم

سپاه مخالف پریشان همه
 همه کشته و خسته و دستگیر
 نمی داشت در عرصه گاه جدل
 ز بس جان به هر گوشه بر باد شد
 زمین بس که از سر شده بهر مند
 از نکبای نکبت کرد مذلت بر چهره دولت ایشان نشست . از دست بخت
 طپانچه نکبت خوردند و از کاس دهر جام مذلت نوشیدند ، چون سیمرغ آفتاب در
 پس کوه قاف مغرب متواری گشت و باز اشهب روز در آشیان ظلمت نهان شد و زاغ
 شبه رنگ شب بیضه زرین چرخ در زیر بال گرفت و هوا از فراق خورشید به رنگ
 پرغراب جامه سوگوار پوشید .

بیت

چو دریای قیس از زمین بردمید
 در او چشمه روز شد ناپدید
 حسین بیك^۱ سلطان مصطفی را برداشته افتان و خیزان راه لرستان پیش-
 گرفت . از بیم بهادران به کردار تیر از کمان تیرون شد و از ترس تیر غازیان صفدر
 مانند کبوتر از صوات عقاب رمیدن گرفت . جنگل و دره را باغ و بستان دانست .
 شوره و خار مغیلات را گل و ریحان شمرد . کفتی آن لعین از بیم دلاوران کین
 يك روزه بساط خاک کی را طی خواهد کرد . از بیم شمشیر غازیان هزیمت از زمین
 آورد گاه به فلك ماه برد . از هول جان ، از سلطان مصطفی میرزا و ملازمان و
 معتمدان، جدا شده کینک پوش و ردائی بر دوش روانه گردید . در اثنای راه به دست

۱- س ندارد

* این جا نسخه مجلس شورای ملی پایان می پذیرد .

۲- ن : حسین مردود

خواجه فرخ دستگیر گشت . خلفا و غازیان بعد از قتل سلطان حیدر میرزا هراسان شدند . بی استعمال سیوف و سنان و آمد شد سهام جانستان ، مضمون کلمه الفرار فی وقتہ ظفر را غنیمت [موفور]^۱ دانسته با خیل و حشم از باغچه حرم ، بیرون آمدند و رای خلفا بیک بر آن قرار گرفت که به جانب آسیابها عنان عزیمت معطوف سازد . اما بعضی از قورچیان گفتند که [لحظه‌ای]^۲ توقف باید نمود تا معلوم شود که حال مردمان استاجلو چیست . در این اثنا ، سواری رسیده تقریر کرد که از ایشان در این دیار دیار نماند . بنا بر آن خلفا و سلطان محمود میرزا به منازل خویش فرود آمدند .

چون سیاف گردون آینه کون شمشیر خون آلوده از قراب قیر اندود بر کشید .

شعر

در این گلشن تازه شد درفشان	که چون ابر صبح سعادت نشان
تفک ریز از مهره های نجوم	شد از روی کین شاه مشرق هجوم
ز تندی به راهش عرق ریز کرد	فلک ابلق صبح را تیز کرد
کمان ستم چله کرد آسمان	ز خط شعاعی خور در زمان
فروریخت پیکان به جای خدنگ	ولی زان کمان ستم بی درنگ

حمزه بیک طالش و زال و برادرش فرخ دستگیر کشته به قتل در آمدند . علی خان کرچی و بعضی دیگر از روز بر کشتگان ، از بیم حدید^۳ غازیان قهار ، چون اجزای صفار در سنگ آهن کامن گشتند و بقیه آن مخدولان خراب حال و پریشان روزگار به هر گوشه آواره شدند . بعضی اسیر و فوجی طعمه شمشیر و تیر گشتند و معدودی چند که من نجا بر آسه فقد ربح را حسب الحال^۴ خود تصور -

۱- س ندارد

۲- س : بهر طریق

۳- س : حدید جدید

۴- س : همه حال

کرده فرار نمودند در چول و بیابان گرفتار شدند و احمال و ائقال^۱ از صامت و ناملق مفسدان در تحت تصرف غازیان درآمد. گلبن مملکت از خار مفسدت آن بی باکان پیراسته گشت و چمن مملکت به گل معذات آراسته شد. حیدر سلطان تر کمان و سایر غازیان و اهل مناصب متواتر و متعاقب روانه قلعه قهقهه شدند. در مصنفات متقدمین و مؤلفات متأخرین چنین حادثه‌ای غریب و واقعه عجیب مروی و مسطور نیست. زیرا که شاه عالم پناه با معدودی چند در قلعه قهقهه بود و جمیع لشکر هواخواه سلطان حیدر و خزانه [و جبه خانه]^۲ در دست وی.

نظم

کسی را که طالع بوده همچو مهر
برد گوی دولت ز گردان سپهر
کسی را که ایزد کند یاوری
نیارد به او هیچ کس داوری
و چون خبر انتقال شاه دین پناه به پیری بیک [استاجلو]^۲ که در آن اوان در ری بود رسید، از روی خشم و کین، متوجه قزوین شد. در اثنای راه بعضی از گریختگان بدو رسیده خبرهای هایل چون زهر هلال بدو رسانیدند. دانست که سلطان حیدر میرزا از جام ناگوار زمانه شربت نامرادی چشیده است و رخت هستی به دار فنا کشیده. فریاد و فغان از نهاد آن بد نهاد برآمد. از بیم جان با فوجی معتمدان مراجعت کرد. چون گور از صوت شیر ژبان و ببردمان می رمید و از هر اس لشکر مور شمار چون مار سوراخ می جست و از شکوه شمشیر سیم سیماب وار می لرزید و از غایت سرعت بر سایه خود سبقت می کرد.

بیت

نادیده ز دور برق شمشیر
بگریخت چنان که روبه از شیر
با جنود سنگین خود را به و رامین انداخت. به اتفاق ابلهی چند کوچه بند کرد. در آن اثنا، امیر خان تر کمان و حسین جان بیک خنسلو با لشکری که از

۱- س اموال و احمال

۲- س ندارد

شکوه ایشان دل در بر حمل بر اوج فلک محترق^۱ شدی و مغز در سر چون نقره در کوره بگداختی و جان در [تن دو پیکر]^۲ به سان کبوتر در اضطراب آمدی .
بیت

زمانه سیرت و دریا نهیب و چرخ توان

سهیل رایت و مه چتر و مشتری فرهنگ

در حوالی و رامین نزول نمودند . رسولان کاردان نزد آن جاهل نادان فرستاده گفتند که باید ترك خصومت کرده متوجه درگاه عالم پناه گردد .

ابیات

که آمد بدین در ز روی نیاز که در هر دو عالم نشد سرفراز
بدین آستان هر که ساید جبین به اقبال و دولت شود هم نشین

واصرار نمودن بر مخالفت پادشاه مشعر به عذاب و وبال که حکما گفته اند
مخالفة الملوک عار فی العاجل و نار فی الآجل . عیاذاً بالله طریق مخالفت مسلوک خواهی
داشت و نقش^۳ ایلی از دیباچه یک دلی ، که شرعاً و عرفاً مذموم است ، می ستری
فرمان فرمائیم تا فوجی از دریای محیط یعنی فوجی از لشکر نصرت اثر از روی
قهر به شهر روند و ترا با متابعان^۴ دست بسته به درگاه خلایق پناه برند . [اما
دماغ]^۵ او به غرور سروری نه چنان فاسد شده بود که به ابارج پند و معجون
نصیحت علاج پذیرد و نصایح نافعتر از آب زلال و سحر حلال نزد او به سان خاک
و خار بی مقدار شد و مواعظ روشنتر از نور و نار پیش او چون باد بی وزن و اعتبار
گشت . جواب داد که چون چهره مروت به واسطه مخالفت خراشیده شد ، آمدن

۱- س : محرق

۲- س : پیکر تن

۳- س : نفس

۴- س : امتان

۵- س : ندارد

من در این ایام^۱ متعذر است. بار دیگر کس فرستاده پیغام دادند که جماعتی که داغ عداوت این خاندان سلطنت آشیان بر ناصیهٔ احوال ایشان کشیده در کنف رعایت و حمایت گرفتن کمال بی‌خردی است و پوشیده نیست که این طایفه مطرود و راندهٔ حضرت پروردگارند. به عواصف حوادث بنیان دولت ایشان با خاک برابر گشته و از صرصر ایام نهال اقبالشان از پای درآمده. صلاح دولت در آن است که آنها را گرفته تسلیم ما کنی و خود متوجه در گاه عالم پناه گردی. چون کشتی رای خطای او شکسته بود در گرداب اضطراب و دجلهٔ اندیشه‌های ناصواب افتاده. بنابراین ابواب اجابت بر روی دولت جهان کشای مسدود و مردود ساخت و متوجه در گاه اسلام پناه نگشته از سعادت دو جهانی محروم ماند. اما **تجد بیک قوین چی**^۲ - اوغلی را گرفته تسلیم امر نمود. بنا بر آن، امرای عظام با سپاه بهرام انتقام بر سرش آمده به ضرب شمشیر آبدار و سنان آتشبار دمار از خویش و تبار آن نابکار بر آورده قریب بیست نفر از اقوام آن بداختر را به راه عدم فرستادند و چند نفر دیگر را دستگیر کرده به در گاه عالم پناه روانه نمودند. پیری **بیک** مانند ماهیج در شبکهٔ اضطراب می‌گردید. تادو سه نفر از غازیان را به قتل آورد. [آخر الامر به ضرب شمشیر یکی از بهادران نصرت نشان گشته گردید]^۳ و هم در [بیست و هفتم^۴ شهر صفر، سولاق حسین **تکلو الله قلی بیک** استاجلو را در قزوین به قتل آورد]^۵.

گفتار در جلوس شاه عالم پناه بر سر سلطنت و جهان‌بانی

چون قلم تقدیر ملک قدیر سلطنت ایران را بلکه جهان را به نام نامی شاه

۱- س : مقام

۲- س : قوین چی

۳- س ندارد

۴- ن : بیست و ششم

۵- ن : جماعت غازیان **تکلو الله قلی بیک** استاجلو را با جمعی به قتل آوردند.

عالم پناه رقم زده بود ، قریب بیست سال ، در مبادی احوال ، به مقتضای حکمت کریم ذوالجلال در قلعه قهقهه بود . در آن اوان که شاه دین پناه به جنت اعلی انتقال نمود . افشار آقا این خبر را رسانید . در آن اوان زیاده از هفت نفر از هواخواهان در نزد آن شهریار گردون غلام کس حاضر نبود . بیست و پنج نفر از قراجه داغیان بد اختر در قلعه بودند . آن حضرت هر يك از ایشان را به مهمی نزد خود طلب کرده گرفت [و بیک اوتاک اوغلی قورچی روملو ، که خلفا در همان شب که بر سپاه استاجلو شکست داده با عرضه داشت ارسال نموده بود ، در این محل به پای بوس نواب اشرف اعلی مشرف گردید و عرضه داشت خلفا را معروض داشت . و بعد از او جلال علی شاهوردی بیک قورچی چپنی که او را نیز خلفا فرستاده بود با عرضه > داشت < رسید و آن حضرت از اطاعت خلفا و امر را به غایت خوشحال گردید]^۱ . چند نفر از محبتان که در بیرون قلعه بودند به درون آورده لوای استیلا بر افراخت . خلیفه انصار با لشکر بسیار در حوالی قلعه مسکن داشت و نقش مخالفت آن حضرت بر لوح خیال می نگاشت . نوکران خود را يك يك و دو دو در درون قلعه فرستادن گرفت تا جمعیت ساخته به يك باره هجوم کنند . او با سایر بد بختان به حرکت آمده در قلعه آید . آن حضرت از این مکر اطلاع یافته ایشان را گرفته به جایی محبوس ساخته خلیفه انصار چون دید که از رفتگان مانند مسافران عرصه عقبی مطلقاً خبر نمی آید دیگر کس به قلعه نفرستاد .

امرای عالی تبار مثل سلیمان^۲ خلیفه شاملو و فرخ زاد بیک کنگر لود احمد . بیک ایشک آقاسی و دیگر غازیان جرار و قورچیان نامدار از هر دیار به خدمت شهریار عالی تبار می آمدند و به ملازمت مشرف می شدند . خلیفه انصار ، با خویش و تبار ، از خوف آن سپاه بسیار خائف و هراسان گشته روز بخت او تیره و [سپاه]^۳

۱- ن ندارد

۲- س : سلیمان

۳- س : روز سپاه

شد و از خوف رخ او رنگ برقان گرفت و از تف غضب پادشاهانه پوست بر اعضای او چون نار بشکافت. از کردار ناصواب خود نادم گشته رسالتی مشتمل بر عجز و انکسار و مشعر بر استغفار [به صحبت] به درگاه عالم پناه به درخواست فرستاد. وی معروض رای منیر گردانید که خلیفه انصار بنا بر جرایمی که تا غایت از او صدور یافته تاب نظر آفتاب سپهر دولت و اقبال ندارد. اگر مرحمت و عاطفت شهر یاری او را به جان امان دهد از مکارم خسروی بعید نمی نماید. آن حضرت پیغام محبت آمیز به وی فرستاد. خلیفه انصار، با تیغ و کفن، به درگاه خسرو صف شکن تافت.

نظم

امان خواه آمد درون حصار	به امید لطف شه کامکار
سرشک ندامت فرو ریخته	کفن را به گردن درآویخته

روی نیاز به خاک راه سود و گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و به لطف و مرحمت آن مهر سپهر سروری دل بسته از حرکات ناپسند خود شرمسار و به عنایه خسروانه امیدوار. آن حضرت، از غایت کرم و عاطفت، از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید.

بیت

کرم کرد بسیار و بنواختش	شه از تاج عزت ^۲ سرافراختش
چه برتر که بر کرسی زرنشانند ^۱	ز بالا نشینانش برتر نشانند

آن حضرت، در روز سه شنبه بیست و دوم صفر، با عساکر ظفر اثر، از قلعه بیرون آمده در آن حوالی نزول اجلال فرمود.

۱- س ندارد

۲- س: عفت

نظم

آفتابی روی بنمود از سپهر جسم و جان
 کاز فروغ ماه رخسارش منور شد جهان
 صبح عیسی دم جهان مرده دل را زنده کرد
 گویند روح الله آمد بر زمین از آسمان
 مهدی آخر زمان آمد برون یارب که شد

کنج شادی آشکار و ازدهای غم نهان

در آن اثنا، حیدر سلطان [با قورچیان تر کمان]^۱ و فوجی بهادران
 به اردوی همایون ملحق گشته به عزت بساط بوسی استسعاد یافتند و هر روز از طرف
 صحرا فوجی و از جانب دریا فوجی ضمیمه باقی افواج و علاوه سایر امواج می شد.
 در دو روز، آن جنود عالم سوز به سی هزار رسید. آن حضرت بر کمیت کوه پیکر:

شعر^۲

پلنگ هیئت و غبجقاو یال و کور سرین
 عقاب طلعت و عنقا شکوه و طوطی پر
 [به گاه کینه هوا در دو پای او مدغم

به روز حمله صبا در دو دست او مضمحل]^۳

سوار شده [چون آفتاب جهانگیر به حرکت طبیعی به بلاد شرقی روی نهاد.

بیت

قیامت نمودند پیر و جوان که خورشید شد سوی مشرق روان
 بعد از آن اعلام ظفر اعلام به طرف بلده قزوین به حرکت آمد.

۱- س تر کمان با قورچیان تبر و کمان

۲- در نسخه چاپی این عنوان نیست و بیت نیز به صورت نشر چاپ شده.

۳- این بیت در نسخه چاپی نیست.

نظم

شتابان شد آن سیل دریا شکوه
 عرق کردن نوسنان در شتاب
 شراره که زد نعل هنگامه رو
 دو صد کوه کرد از ثریا گذشت

که نزدش یکی بود دریا و کوه
 ز طوفان آتش روان کرده آب
 ستاره برون ریخت از ماه نو^۱
 زمین را سر از عرش والا گذشت

در روز پنج شنبه موضع بافت محل نزول عسا کر کردن مآثر گردید. از کثرت سپاه عرصه آن زمین فراخ تنگتر از حلقه [خانم]^۲ و ثقبه سوزن نمود. از مصادمت جنود بی شمار صحن آن صحرای بزرگ خردتر از چشم مور و حدقه مار در نظر آمد و روز جمعه در ارشق فرود آمده روز شنبه^۳ چتر همایون فال سایه اقبال بر فرق ساکنان بلده اردبیل انداخت. چون آیت رحمت بر ایشان نازل و لطف عامش آن جمع پریشان را شامل گشت.

بعد از چند روز، متوجه زیارت حضرت ولایت پناه فردوس دستگاه، نغمه-سرای گلشن توحید و خلوت نشین انجمن تفرید.

نظم

سزای خانقاه ترك و تجرید
 به صورت سرو بستان طریقت

امیر بارگاه عدل و توحید
 به معنی شمس ایوان حقیقت

مورد انوار اللامعة، واضع جفر الجامعة، سپهسالار جیش ملك، قطب دایره فلك، خلیل زمره اولین و دلیل فرقه آخرین، خورشید درخشان سپهر ولایت، بدر رخشان فلك هدایت.

۱- قسمت بین دوقلاب در نسخه چاپی نیست و به جای آن: (روانه قزوین گردید.)

۲- س : میم

۳- س چهارشنبه

نظم

ای روضه جان پرور تو منطق شاهی

دی مشعل روضه تو نور الهی

حق ساخت ترا قاسم ارزاق و تو قادر

بر هر که بیافزائی و از هر که بکاهی

رافع لوای شرع مبین، وارث علوم سید المرسلین، شیخ صفی الدین گردید.

نظم

قیامت ندیده شد اندر بهشت

در آمد به آن روضه جان سرشت

طواف چنان که بعدای را تمام

چو کرد آسمان قدر عالی مقام

لب از آستان بوسی آراسته

برون آمد آن ماه ناکاسته

و به ایثار نذور و صدقات به اصحاب استحقاق و ارباب حاجات اشارت نمود.

بیت

بباد آن قدر نقد و جنس و برات

که شد فرض بر صدقه خواران ز کوه

دریوم الجمعة سیم ماه، خسرو [عادل در پادل بلند همت کیوان ابهت مریخ -

صوات خورشید صدمت بر کمیت دولت سوار شده] به طالع سعد و کامرانی به ساعت

فیروزی و بختیاری از اردبیل روانه گردید.

نظم

غریوی کاژ آن شد سراسیمه دیو

بر آمد ز کوس روارو غریو

ز کرد سپه مهر کم کرد راه

زبانک دهل گوش بگرفت ماه

زمین داده از چرخ گردون نشان

مه نعل اسبان کواکب فشان

چو مجنون ژولیده موسایه وار

ز پرچم همه توفها مشکبار^۲

۱- س: صاحبقران

چو مجنون ژولیده هوشیار

۲- س: ز بیرحمی توفها مشکبار